

درباره مفهوم «جامعه مدنی» در اندیشه اجتماعی

جدید

مفهوم جامعه مدنی در آغاز فلسفه های سیاسی و اجتماعی در تعارض آن با مفهوم جامعه سیاسی طرح شد. چنان که پیش از این گفته شد: موضوع حدود 22 قرن از تاریخ اندیشه مناسبات سیاسی بود که دولت تبلور آن است.

موضوع فلسفه سیاسی قدیم، «شهر» یا پولیس یونانی بود که در اصطلاح فیلسوفان دوره اسلامی از آن به مدینه تعبیر شده است. موضوع فلسفه سیاسی قدیم «شهر» یونانی بود و دیگر شئون اجتماعی نمی توانست موضوع فلسفه سیاسی قدیم باشد. فیلسوفان یونانی همه شئون حیات اجتماعی انسان را به شان سیاسی، یعنی روابط و مناسباتی که در درون «شهر» یونانی تولید و بازتولید می شد، محدود می کردند و از این حیث، روابط و مناسباتی که در تحول آتی اندیشه سیاسی صفت اجتماعی - اقتصادی به آن ها داده شد، فاقد شایستگی لازم برای تامل فلسفی به شمار می آمد. به همین دلیل، پیش از این گفتیم که اطلاق اصطلاح جامعه شناسی به فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو، به عنوان مثال، ناشی از بی توجهی به مبانی این فلسفه هاست. تا آغاز دوران جدید و تاسیس اندیشه سیاسی این دوران، مناسبات اجتماعی - اقتصادی موضوعیت علمی پیدا نکرد و بنابراین، تا آغاز دوران جدید و بویژه تا زمان تلاشی فلسفه، به عنوان کلی منسجم، و تاسیس علوم اجتماعی جدید که در واقع، به نوعی برویرانه های فلسفه بنیاد گذاری شد، جامعه و امر اجتماعی، به عنوان موضوع علوم اجتماعی نیز نسبت به دولت استقلال پیدا نکرد. نخستین فیلسوفان سیاسی جدید که مسائلی از مناسبات اجتماعی را مورد توجه و تامل قرار دادند، راه تمایز میان دولت و جامعه را هموار کردند و همین تمایز بود که در تحول آتی اندیشه سیاسی جدید به علوم اجتماعی جدید بسط پیدا کرد.

از نخستین نویسندگانی که به مناسبات اجتماعی توجه کردند، توماس هابز بود و همو، به گفته لئو اشتراوس، «درس‌رزمینی که ماکیاوولی هموار کرده بود» و در گسست بنیادین با نظام ارسطویی، با مصنوع دانستن جامعه و با تمایزی که میان «وضعیت طبیعی» و «وضعیت اجتماعی» قائل شد، راهی نو به سوی اندیشه سیاسی هموار کرد که علوم اجتماعی جدید در راستای آن قرار داشت. تحولی را که هابز در اندیشه سیاسی، در مقایسه با ارسطو ایجاد کرد، اساسی بود، زیرا هابز با وارد کردن مفهوم «وضعیت طبیعی» - که در کتاب «درباره شهروند» ظاهر می شود - برخلاف نظر ارسطو، مفهوم فرد، پیش از جامعه و دولت و به عنوان عامل مؤسس آن، برای نخستین بار، تثبیت شد.

هابز توانست یکی از اساسی ترین مشکلات اندیشه سیاسی جدید را دریابد و در واقع، مشکلی را برجسته کرد که پس از او، جان لاک، در «دومین رساله در باب حکومت عرفی»، پاسخی نو به آن داد.

هابز در تمایز میان «وضعیت طبیعی» و «وضعیت اجتماعی» بر آن شده بود که در «وضعیت طبیعی» انسان ها در حالت جنگ همه علیه همه به سر می برند. جان لاک، در مخالفت با او بر آن شد که «وضعیت اجتماعی» با ایجاد دولت به وجود نمی آید، بلکه جامعه مدنی پیش از میثاق اجتماعی و استقرار دولت وجود دارد و تنها وظیفه دولت، در واقع، عبارت است از به وجود آوردن قوه قهریه ای که بتواند مانع از به

هم خوردن نظم خود جوش و طبیعی جامعه مدنی شود. در اندیشه سیاسی لاک، گذار از «وضعیت طبیعی» به «وضعیت اجتماعی» به معنای گذار از حالت «فتنه» به صلح نیست، بلکه تثبیت آزادی و مالکیتی است که در «وضعیت طبیعی» وجود داشته است.

اگرچه در نوشته جان لاک قرینه ای بر آگاهی اوبه نوعی از تمایز میان دو مفهوم دولت و جامعه مدنی وجود دارد، اما نخستین کاربرد مفهوم جامعه مدنی را در «رساله ای در باب تاریخ جامعه مدنی» آدام فرگسن می توان یافت و هم از این کتاب بود که هگل آن مفهوم («جامعه مدنی») را وام گرفته و در تمایز با مفهوم «دولت» به کار گرفت. در این رساله، آدام فرگسن نخستین تعریف از جامعه مدنی را عرضه کرد. به نظر او جامعه مدنی، قلمرو منافع فردی است و دولت در تمایز با آن حوزه مصلحت عمومی است. آدام فرگسن می نویسد:

«نفع، انسان را به کار کردن و پذیرش مشاغل سود آور وامی دارد. حاصل کار کارگر را برای او تضمین کنید، افقی در برابر او قرار دهید که استقلال و آزادی او را تضمین کند، در این صورت، فردی در اختیار دولت قرار خواهید داد که توانایی کسب ثروت را دارد و می تواند آنچه را که به دست آورده، حفظ کند.» این توانایی کسب ثروت هر فرد در سطح جامعه مدنی، در نظر آدام فرگسن، نه تنها نظم اجتماعی را به هم نمی زند، بلکه در نهایت، عاملی در جهت هماهنگی و انسجام اجتماعی نیز هست، زیرا بر اثر آزادی و به دنبال آن «آشتی طبیعی»، ناهماهنگی و بی نظمی آغازین، به تدریج، جای خود را به هماهنگی میان نفع خصوصی و مصلحت عمومی خواهد داد.

آدام فرگسن می نویسد:

«اگر درست است که خیر عمومی باید اساسی ترین موضوع مورد توجه افراد باشد، این نکته نیز درست است که خوشبختی افراد باید مهمترین موضوع جامعه مدنی باشد بدین سان، نفع جامعه و اعضای آن به احترام بگذارد، در عوض، از جمع، بیشترین (le public) طور طبیعی آشتی می یابند. اگر فرد باید به جمع خوشبختی ممکن را که طبیعت او می تواند بپذیرد، دریافت می کند. نخستین خیری که جمع می تواند به اعضای خود بدهد، این است که آنان را سخت به خود وابسته نگهدارد. خوشبخت ترین دولت، آن است که اعضای آن او را گرامی تر بدانند و خوشبخت ترین مردمان نیز کسانی هستند که به اختیار خود به جمعیتی وابسته باشند که پیوسته، آنچه علاقه و سخاوتمندی و نیز آنچه حرفه آنان برای به کار گرفتن تواناییها و فضیلت های خود ایجاب می کند، در اختیار آنان قرار دهد... غایت بازرگانی ثروتمند کردن فرد است، هر چه فرد برای خود کسب ثروت کند، به همان اندازه ثروت ملی را افزایش خواهد داد.»

در جای جای نوشته آدام فرگسن ملاحظاتی اساسی در باب تمایز دولت و جامعه مدنی است که پس از او هگل عمده آن ملاحظات را، با تکمیل آن ها در «اصول فلسفه حق» آورد.

یکی از کسانی که به دنبال آدام فرگسن تمایز میان دو مفهوم دولت و جامعه مدنی را به تصریح بیان کرد، آن را موضوع اقتصاد سیاسی statesman جیمز استیوارت بود که با وارد کردن مفهوم سیاستمداریا قرارداد، زیرا در نظر او اگر در راس جامعه سیاستمداری وجود نداشته باشد، نظم اجتماعی مختل و هیات اجتماعی دچار تلاشی خواهد شد. اما نقش سیاستمدار در نظریه جیمز استیوارت به جنبه نظارت و نمایندگی مصلحت عمومی آن محدود می شود تا استقلال جامعه مدنی که از نتایج تحول دوران جدید است. جیمز استیوارت، ایجاد هماهنگی میان قلمرو منافع خصوصی در سطح جامعه مدنی و مصلحت عمومی در سطح دولت را امری طبیعی نمی داند، اما آدام اسمیت هماهنگی میان آن دو قلمرو را امری طبیعی می داند. عاملی که در نظریه اقتصادی آدام اسمیت آزادی و شکوفایی را تضمین می کند، سیاستمدار جیمز استیوارت نیست که از بالا و با اشراف خود بر جامعه، هماهنگی را به جامعه بازگرداند،

بلکه عامل هماهنگی در نظریه اقتصادی آدام اسمیت، ناشی از عملکرد مکانیسم بازار است که چونان «دستی نامرئی» عمل کرده و مانع اختلال جامعه می شود.

هگل، در چندین دفتر در مورد موادی از نویسندگانی که در سطور بالا به وجوهی از اندیشه آنان اشاره ای گذرا به عمل آمد، به تامل پرداخت و اندیشه سیاسی مستقل خود را تدوین کرد که یکی از اساسی ترین مفردات آن تمایز میان جامعه مدنی و دولت بود. بدیهی است که هگل، با توجه به مبانی فلسفی خود، تمایز میان جامعه مدنی و دولت را به معنای رایج آن در علوم اجتماعی درک نمی کرد، بلکه این تمایز در محدوده اصول فلسفه سیاسی او طرح می شد که مبتنی بر اشراف شان سیاسی و تفوق دولت بر شئون دیگر حیات اجتماعی بود، اما تاکید هگل بر استقلال نسبی حوزه جامعه مدنی که به نظر او یکی از پراهمیت ترین امور دوران جدید بود، راه به سوی اعلام استقلال امر اجتماعی را هموار کرد. از این حیث، به دو اعتبار، هگل را می توان نخستین فیلسوف تجدید دانست، زیرا هگل، از سویی، تمایز میان دولت و جامعه مدنی به عنوان بحثی اساسی وارد فلسفه سیاسی کرد و بدین سان، فلسفه اجتماعی نویی را بنیاد گذاشت که فلسفه جامعه مبتنی بر مناسبات سرمایه داری بود، اما از سوی دیگر، همین امر، با بسط علوم اجتماعی جدید، به اعلام استقلال امر اجتماعی منجر شد.

هگل از همان نخستین نوشته های دوره جوانی، به تکرار، بر این نکته تاکید می کند که جامعه مدنی مورد برمی آید، همان جامعه سرمایه داری *bürgerliche Gesellschaft* نظراو، چنان که از اصطلاح آلمانی است و تمایز میان دولت و جامعه مدنی جز با بسط مناسبات سرمایه داری و درک نویی از انسان که فلسفه هگل، به نوعی، فلسفه آن انسان و این مناسبات نو است، امکان پذیر نمی شده است.

در فلسفه هگل، جامعه، به عنوان جامعه مدنی، مشروط به این مفهوم نوانسان است و از این حیث، با جامعه کهنی که هنوز فرد به معنای جدید در درون آن به وجود نیامده، متفاوت است. برای توضیح مطلب و جماعت *Gesellschaft* این جا می توان با توجه به تمایزی که فردیناند تونیس آلمانی میان جامعه وارد کرد، گفت که هگل بر آن بود که مفهوم جدید جامعه، در تمایز آن با جماعت، *Gemeinschaft* جز بر مبنای فرد آزادی که تکوین مفهوم آن از ویژگی های دوران جدید به شمار می رود، تاسیس نمی شود. هگل، در اثر پراهمیت «اصول فلسفه حق»، در آغاز بخش مربوط به جامعه مدنی، از باب تحریر محل نزاع، به وجود نیامده باشد، جامعه مدنی به *Subjekt* بر این نکته تاکید دارد که تا زمانی که فرد، به عنوان معنای جدید کلمه ایجاد نخواهد شد. این فرد، عضوی از جماعت نیست، بلکه شخصی است که فلسفه جدید از دکارت تا کانت و هگل کوشیده است تا ویژگی های آن را باز کرده و مفهوم آن را شالوده فلسفه و از آن پس علوم اجتماعی و انسانی جدید قرار دهد.

به نظر هگل، از زمانی که انسان به عنوان عامل تولید و توزیع اقتصادی لحاظ و به عنوان مفهوم عام انسان یا «امر انضمامی در وعای تصور» فهمیده شد، می توان از انسان سخن گفت. از این حیث، برای نخستین بار، انسان تحت حیثیات متفاوت و به اعتبارهای گوناگون لحاظ شد، چنان که «موضوع علم حقوق، موضوع خانواده، عضو خانواده *Subjekt* شخص، موضوع اخلاق، شخص دارای اراده آزاد یا در جامعه مدنی، شهروند از این حیث که بورژواست - اینجا از دیدگاه نیاز، همان امر انضمامی در وعای تصور، انسان نامیده می شود. برای نخستین بار، اینجا و به معنای دقیق کلمه، به این صورت از انسان سخن گفته می شود.» این مفهوم مجرد انسان، کثرت در عین وحدت حیثیات انسان که هگل به زبان یا امر انضمامی در وعای *das Konkretum der Vorstellung* خاص خود، چنان که گفته شد تصور می نامد، موضوع شاخه های مختلف علوم اجتماعی و انسانی جدید است. در غیاب این مفهوم انسان، نه تنها بنیادگذاری علوم اجتماعی جدید ممکن نیست، بلکه انتقال آن از دیگر حوزه های فرهنگی

نیزامری محال است.

به نقل از کتاب «ابن خلدون و علوم اجتماعی»
چاپ اول 1374 جواد طباطبایی

قسمت اول:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2016/10/2016-09-17_a.mp3]

قسمت دوم:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2016/10/2016-09-17_b.mp3]